

(۱)

نقدی بر مقاله‌ی «پهلوان یزدی و افسانه بهرام خان»

محمد علی قیاسی

به یاد مفسر ارزنده‌ی ورزش، مرحوم رسول شهبازی در فصل‌نامه‌ی شماره‌ی ششم فرهنگان (ص ۱۷۴) مقاله‌ای با عنوان «ماجرای گندم نهاوند»^{*} به روایت آقای ابوالحسن آزاد و به نقل از آقای دکتر افراسیاب‌پور درج شده است که پیش از نقد آن نقل، به خلاصه‌ی آن اشاره می‌شود:

«در قحط سالی سراسری عصر ناصری در سال ۱۲۸۷ هجری قمری یکی از دلیران نهاوند به نام بهرام خان راه را بر کاروانی که به فرمان شاه با شترهای فراوان و افراد حکومتی برای بردن قوت لایموت «گندم» نهاوند آمده‌اند می‌بندد و حکم شاه را نادیده می‌گیرد و با یک ضربه‌ی شمشیر گردن شتر پیشاهنگ کاروان را قطع می‌کند و گندم را به شهر بر می‌گرداند و با حضور چند تن از معتمدین شهر آن را عادلانه بین مردم تقسیم می‌کند و چون می‌داند دیر یا زود مأموران شاه برای دستگیری‌اش می‌آیند شخصاً به تهران می‌رود و خود را به دربار معرفی می‌کند و برای رهایی از بازداشت رسماً از شاه تقاضا می‌کند که حاضر است با پهلوان یزدی، پهلوان بزرگ دربار، کشتی بگیرد. شاه می‌پذیرد ولی پهلوان یزدی از دیدن قیافه‌ی غول‌آسای بهرام‌خان از کشتی با او منصرف می‌شود و ناصرالدین شاه نیز بهرام‌خان را می‌بخشد و بدین‌گونه ماجرای بهرام خان پایان می‌یابد.»

* - این مطلب در کتاب «جغرافیای تاریخی نهاوند» تألیف آقای دکتر علی‌اکبر افراسیاب‌پور، از انتشارات زهیر، صفحه‌ی ۴۸۹ نیز چاپ شده است. «فرهنگان»

در ضمن خواندن این مقاله، بی شائبه‌ی اندک عیب‌جویی، نکته‌ای چند به نظر نویسنده‌ی این سطور رسید که شاید ذکر آن برای خوانندگان عزیز تازگی داشته باشد و مفید واقع شود:

۱- شکی نیست که در دوران تقریباً پنجاه ساله‌ی زمامداری ناصرالدین شاه قاجار آشوب‌ها و گردن‌کشی‌های متعددی با انگیزه‌های مختلف در جای جای ایران رخ داده است که گزارش آن‌ها کم و بیش در آثار مورخان و نویسندگان ایرانی و غیر ایرانی داده شده است. متأسفانه در هیچ یک از این آثار نام و نشانی از بهرام خان مذکور دیده نمی‌شود. به ویژه آن‌که اگر جز این بود (بهرام‌خانی وجود داشت)، دلیری و تهور او از دید تیزبین شاعر قهرمان مرحوم شاطر اصغر نهاوندی که قصیده‌ای درباره‌ی قحطی ۱۲۸۷ نهاوند سروده و اتفاقاً در همان فصل‌نامه‌ی شماره‌ی ششم به چاپ رسیده است، دور نمی‌ماند و لاقلاً به آن اشاره می‌نمود.

۲- در آن دوران سیاه خودکامه‌ی شاه قاجار و درباریان چاپلوس و بله قربان‌گو، که برای از صحنه راندن یک‌دیگر و نزدیکی بیش‌تر به عرصه‌ی قدرت و جان‌نثاری و غلام‌خانه‌زاد شدن، از هیچ دژخویی و خیانتی روی گردان نبودند، چگونه ممکن است ساکت بنشینند و در کار مجرمی چون بهرام خان تفتین نکنند و زمینه‌ی عقوبتش را فراهم نمایند. آن‌هم شاهی که به‌خاطر دزدیدن قدری از طلای تخت طاووس (که بعداً هم پیدا می‌شود) حکم می‌کند تا دزد بخت برگشته را در میدان مقابل شمس‌العماره در ملأ‌عام سر ببرند و خودش هم به ایوان شمس‌العماره وارد می‌شود و در پس پرده‌ی نازکی می‌نشیند تا اجرای حکم را ببیند و چون سر دزد را بریدند شاه پرده را بلند می‌نماید و فریاد می‌زند که ... سر را از تن جدا کنید و بالا بگیرید! (۱)

۳- اما نکته‌ی بسیار نادرست، که در حقیقت هدف اصلی و بن‌مایه‌ی این گفتار است، امتناع پهلوان یزدی از رویارویی و کشتی‌گرفتن با بهرام خان است. (۲)

می‌دانیم که کشتی پهلوانی دارای آداب و رسوم خاصی بود و کسی که «پهلوان پایتخت» می‌شد منزلت و جایگاه مهمی در دربار به دست می‌آورد و از مزایا و مقرری ویژه‌ای برخوردار می‌شد. از آن‌جا که این عنوان برای صاحبش شوکت و ثروت زیاد به همراه داشت، چنین پهلوانی به سهولت حاضر به ترک مقام خویش نمی‌شد و پنجه در پنجه هر کس و در هر جا نمی‌کرد و به اصطلاح فرو نمی‌کوبید. (۳)

اگر دست کم به تاریخ ورزش باستانی و کشتی پهلوانی در یکصد و پنجاه ساله‌ی اخیر بنگریم در می‌یابیم که چه بسیار پهلوانان و داعیه‌دارانی که برای تصاحب این عنوان توسط ایادی و اطرافیان پهلوان پایتخت یا سایر رقبای خود جان باخته و ناکام مانده‌اند، که نمونه‌ی بارز آن مسموم شدن پهلوان حسین گلزار کرمانشاهی (۴) توسط اطرافیان پهلوان اکبر خراسانی است که به دیوانگی پهلوان ارزنده‌ی کرمانشاهی منجر گردید. در پایان این نوشته شرحی کوتاه از زندگی طوفانی پهلوان ابراهیم یزدی به نظر خوانندگان عزیز خواهد رسید.

تو این را دروغ و فسانه‌مدان

پهلوان ابراهیم یزدی معروف به «یزدی بزرگ» از مردانی است که نظیر او در درشتی و تناسب اندام و زور و قدرت کم‌تر دیده شده است. او در سال ۱۲۴۵ هجری قمری [۱۲۰۸ هجری شمسی] در شهرستان یزد تولد یافت. پدرش آقا غلامرضا یزدی در کاروانسرای میدان خان در یزد به تجارت پنبه اشتغال داشت.

پهلوان ابراهیم در ایام صباوت به پا درد شدیدی مبتلا می‌شود. اطبای آن‌جا برای درمان وی ورزش را تجویز کردند و او به همین منظور در دوازده سالگی به ورزش روی آورد و به فاصله‌ی مدت هفت، هشت سال، آن‌چنان در ورزش کشتی ترقی کرد

که تمام هم قَدَرهای (۵) [شهر] خود را در یزد مغلوب ساخت و چون قدرت و سرعت را توأمان داشت به زودی سرشناس و ممتاز شد و آوازه‌ی شهرتش به تهران رسید. به دستور ناصرالدین شاه پهلوان حاج حسن معروف به «بدأفت» (۶)، که در آن وقت پهلوان باشی (۷) دربار بود، برای آوردن پهلوان ابراهیم، به یزد می رود و پهلوان را به تهران می آورد. موقع عبور از کاشان، ورزشکاران آنجا استقبال و پذیرایی مجللی از وی می کنند. بدین سبب پهلوان در دوران زندگی خود همواره از مهمان نوازی پهلوانان کاشان ممنون بوده و از کشتی گیران کاشی حمایت می کرده است.

پهلوان ابراهیم بیست روز در کاشان اقامت می کند و در سال ۱۲۶۶ هجری قمری، شب عید نوروز به شهرری «حضرت عبدالعظیم (ع)» وارد می شود و شب را در آنجا می ماند. صبح با پوشیدن تُنکِه (۸) در زیر لباس، به شهر حرکت می کند و در میدان ارک به حضور پادشاه معرفی می شود. وی بلافاصله، به قضاوت حاج حسن پهلوان باشی و جمعی دیگر با پهلوان حبیب الهمراغه‌ای (۹)، پهلوان معروف و سنگین وزن آن زمان کشتی می گیرد و او را مغلوب می سازد و مورد تفقد پادشاه قرار می گیرد.

بعد از چندی با پهلوان شعبان (۱۰) معروف به شعبان سیاه که بعد از حاج نایب رضا قلی (۱۱) پهلوان پایتخت بوده و بازوبند پهلوانی را در اختیار داشته است کشتی می گیرد و او را مغلوب می کند و بازوبند پهلوانی (۱۲) به بازوی یزدی بسته می شود و از این به بعد در زی حُجَاب در گاه سلطنت در می آید.

مرحوم محمدحسن خان اعتمادالسلطنه در غالب فهرست‌های پیوستی تألیفات خود، در تشریح سازمان مملکتی عصر ناصرالدین شاهی، نام پهلوان یزدی را در عداد نواب قابوچی خانه (۱۳) ذکر کرده است.

در یکی از مسافرت‌های ناصرالدین شاه به خارج از کشور که از کشور روسیه می‌گذرد پهلوان یزدی همراه وی بوده و در پایتخت روسیه کشتی می‌گیرد و یکی از پهلوانان معروف آن‌جا را مغلوب می‌کند.

کشتی پهلوان یزدی با پهلوان حسین گلزار کرمانشاهی رویداد معروف دیگری است که شهرتش را بیش‌تر کرد. پهلوان حسین به تصدیق عموم ورزشکاران معمر، از بزرگ‌ترین پهلوانان زمان خود بوده و در تناسب اندام نظیر نداشته‌است. عضلات او به مراتب از عضلات پهلوان یزدی قوی‌تر و ورزیده‌تر بود. لیکن پهلوان یزدی از جهت استخوان بندی و درشتی اندام بر او تفوق داشته و به همین جهت نیز بر حسین گلزار غلبه کرده است.

آخرین کشتی پهلوان یزدی با پهلوان اکبر خراسانی (۱۴) اتفاق افتاده که تقریباً در پنجاه سالگی پهلوان یزدی بوده است. برای تماشای این کشتی ناصرالدین شاه سه روز در سردر ارک (۱۵) می‌نشیند. کشتی در روز اول و دوم تنها با تاخت و تاز برگزار می‌شود. زیرا پهلوان اکبر مرتب به زیر می‌رفته (۱۶) و چون یزدی با زیرهای اکبر آشنا شده بود خود را گیر نمی‌دهد و وقتی یزدی می‌خواسته است خیمه‌بزند و یا قوس و دست تو (۱۶) بکند اکبر فرار می‌کند، ضمن این که مرحوم حاجب‌الدوله هم از پهلوان اکبر حمایت می‌کرده است و در وسط کشتی آن دو مداخلات لفظی می‌کرده، به طوری که پهلوان یزدی در حین کشتی رو به شاه می‌کند و می‌گوید: من با ایشان «اشاره به حاجب‌الدوله» کشتی می‌گیرم یا با پهلوان اکبر. به هر حال چون نتیجه‌ای حاصل هیچ‌یک نمی‌شود با مداخله‌ی علاء‌الدوله (۱۷) یکی از بازویندها نزد پهلوان یزدی محفوظ و دیگری به پهلوان اکبر اعطا می‌گردد و پهلوان یزدی پس از این مسابقه از کشتی گرفتن معاف و به سیمت «پهلوان‌باشی» تعیین می‌گردد.

ناگفته نماند که این کشتی همان گونه که اشاره شد، در دوران پیری یزدی و بهترین دوره‌ی قدرت و جوانی اکبر خراسانی بوده است.

از این به بعد که سن پهلوان یزدی از پنجاه می‌گذرد، وضع مزاجی‌اش روی به تراجع می‌نهد و با عود پا درد سال‌های کودکی افلیج می‌گردد و به کلی از محیط ورزش کناره‌گیری می‌کند. گفته‌اند وقتی یزدی از دو پا افلیج شده بود در یک جشن کشتی، ناصرالدین شاه می‌گوید: خیلی دلم می‌خواهد بینم اگر حریفی روبه‌روی یزدی با این حال قرار گیرد، یزدی چه می‌کند؟ پهلوان یزدی بلافاصله می‌گوید: قربان امر بفرمایید. ناصرالدین شاه می‌گوید لخت شود و او را با یکی از پهلوانان میدان روبه‌رو می‌کند. یزدی در همان حال نشسته می‌رود توی سر شاخ (۱۶) و حریف را قوس (۱۶) می‌کند و در پهلو قرار می‌دهد و با یک کنده این خاک آن خاک حریف را پرت می‌کند. ناصرالدین شاه خوشحال می‌شود و می‌گوید «فیل زنده و مرده‌اش صد تومان است» (۱۸) و صد تومان «به پول آن روز» به یزدی شگون می‌دهد.

ویژگی‌های پهلوان یزدی

آنچه به ثبوت رسیده پهلوان یزدی از روزی که پای به پایتخت نهاده تا وقتی که از کشتی گرفتن کناره‌گیری کرده از هیچ کشتی‌گیری مغلوب نشده است. زیرا علاوه بر فوقی که در فن خود داشته از قامت بلند دو متر و بیست و هشت سانتی‌متر و وزن بدن ۶۳ منی «۱۸۹ کیلویی» برخوردار بوده، به طوری که از جای کندن چنان هیكل سنگین برای کسی مقدور نبوده است. اسباب ورزش وی اختصاص به خودش داشته مثلاً سنگ‌هایی (۱۹) در یزد برای خود ساخته که حواشی آن سرب ریزی هم بوده است. هر لنگه هجده من شاه «۱۰۸ کیلو» وزن داشته که بعد از آمدن پهلوان به تهران مرحوم نواب

بزرگ یزدی آن‌ها را به وسیله شتر برای پهلوان به تهران می فرستد و میل و کبادهی (۱۹) او را به همین منوال باید قیاس کرد.

میرزا عبدالحسین علیشاهی (۲۰) در نوشته‌های خود ذکر کرده است که در یک لنگه کفش پهلوان یزدی چهارمن تبریز «۱۲ کیلو» گندم ریخته‌اند و مشت بسته «گره شده» در داخل بینی‌اش جای می گرفته و انگشت کوچک دست او برابر با انگشت بزرگ پای مردی عظیم الجثه بوده است.

پهلوان یزدی فوق العاده خداپرست بوده، نمازش قطع نمی شده و همیشه به شاگردان خود می گفته است: «پهلوان که نماز نخواند و به خدا تعظیم نکند هرگز ترقی نخواهد کرد و قادر نخواهد بود که به حریف تعظیم نکند. به خدا تعظیم کنید تا همه به قدرت شما احترام گذارند. این رب ذوالجلال والاکرام است که به انسان قدرت می دهد و پیروزی نصیب می سازد.»

خوی شاه دوستی پهلوان یزدی به حدی قوی بوده است که بعد از کشته شدن ناصرالدین شاه دیگر ریش خود را خضاب نکرده و در مدت هفت سالی که بعد از ولی نعمت خود زنده بوده است لباس عزا از تن خود خارج نمی کند. محل ورزش او در تهران زورخانه‌ی گذر نوروزخان بوده و سال وفاتش ۱۳۲۰ هجری قمری [۱۲۸۱ هجری شمسی] و روز وفاتش اول فروردین و برابر همان روزی بود که به تهران وارد شده است.

بنا به وصیت وی جنازه‌ی او چند سال امانت بود تا به نجف اشرف حمل شود. چون وسایل این کار فراهم نمی گردد فرزندش استخوان‌های او را به قم برده و در محلی بین حوض و چهل چراغ صحن مقدس حضرت معصومه (س) به خاک می سپارد و روی سنگ قبرش تصویر شیری نقش (۲۱) گردیده که اکنون هم موجود است.

به هر حال پهلوان یزدی در مدت ۲۹ سالی که بازوبند پهلوانی به دست کرد به دست هیچ کس در کشتی مغلوب نشد. بنابراین انصراف پهلوان یزدی با داشتن ویژگی‌های جسمانی ... که بدان‌ها اشارت شد در رویارویی با بهرام خان، افسانه‌ای بی‌بنیاد است، زیرا هیچ سند معتبر تاریخی آن‌را تأیید نمی‌کند.

پی نوشت‌ها :

۱- تخت طاووس : مرحوم محمد حسن خان اعتمادالسلطنه وزیر انطباعات در یادداشت‌های سری و محرمانه که هر روز می‌نوشته شرح داده است که تخت طاووس در موقع تهیه‌ی تابلو تالار آینه در دسترس استاد کمال الملک بوده است . استاد می‌فرمودند : که روزی مقارن غروب که کارم تمام شد مثل روزهای دیگر به سرایدار خیر دادم و رفتم . روز بعد معلوم شد قدری از طلاهای تخت کنده شده است. ناصرالدین شاه از این که در قصر و در منزل او چنین عملی واقع شده بسیار متغیر و برآشفته شده و به پسرش کامران میرزا نایب‌السلطنه که حاکم تهران و وزیر جنگ بود مؤکداً امر کرد که مرتکب را پیدا کند. او در طی تحقیقات روزی کمال‌الملک را هم می‌طلبید و از او نیز تحقیقاتی به عمل می‌آورد، تا آن که یکی دو روز بعد مرتکب که شاگرد سرایدار بود، شناخته می‌شود و اقرار می‌کند. شاه حکم کرد او را در میدان، مقابل شمس‌العماره در ملأعام سر ببرند...

۲- پهلوان پایتخت : ناصرالدین شاه همواره به کشتی و ورزش باستانی عشق می‌ورزید و به همین دلیل در روزهای اعیاد مذهبی و سنتی در حضور او در میادین ورزشی، کشتی و عملیات ورزش باستانی توسط پهلوانان و ورزشکاران نامی کشور انجام می‌گرفت. پهلوانی که سایر پهلوانان ایران زمین را مغلوب می‌کرد از سوی ناصرالدین شاه به عنوان پهلوان پایتخت ملقب می‌گردید.

۳- فرو کوفتن: در اصطلاح کشتی‌دستی است که کشتی‌گیران در شروع کشتی به هم می‌دهند.

۴- حسین گلزار کرمانشاهی: وی در سال ۱۲۶۵ هجری قمری در قریه‌ی سراب قنبر کرمانشاه پا به هستی گذاشت. کودک بود که پدر خود، اکبرخان، را از دست داد و چون مادرش تربیت او را به عهده گرفت به نام حسین گلزار معروف شد. گلزار نام مادرش بوده است .

حسین از لحاظ استخوانبندی جوانی فوق‌العاده بود. وی اربابی به نام قنبر علی‌خان داشت که به ورزش زورخانه علاقه‌مند بود و حسین را به ورزش تشویق می‌کرد. از دوره‌ی ورزش باستانی او چند سالی نمی‌گذرد که شبی به همراه اربابش به میهمانی می‌رود. یعنی چراغدار حاجی قنبر علی‌خان بوده است. خوانین و بزرگان این رسم را داشته‌اند که جوانان ورزیده و مستعد را در خدمت می‌گرفتند تا در نیمه شب‌ها در امان باشند و به راحتی رفت و آمد کنند.

هنگامی که حسین به همراه اربابش به مقصد می‌رسند آن‌جا را شلوغ تشخیص می‌دهد. از این رو می‌ترسد که گیوه‌های «کلاش به گویش کرمانشاهی» او مفقود شود. به همین دلیل چراغ را زمین می‌گذارد و با یک دست ستون بلند و قطور تالار را از زمین بلند می‌کند و گیوه‌های خود را زیر آن قرار می‌دهد! دیدن این منظره و کار عجیب حسین، ارباب را به این اندیشه می‌کشاند که از او پهلوانی شایسته بسازد.

پس او را به شهر می‌فرستد و با کمک مستقیم او و سایر خوانین کُرد، حسین در زورخانه‌ی سنگ تراش‌ها به ورزش می‌پردازد و در اندک مدتی همه‌ی دلاوران را مغلوب می‌کند. بزرگان و شاهزاده‌ها و نواده‌های دولت‌شاه به این فکر می‌افتند که او را به تهران بفرستند تا با یزدی بزرگ کشتی بگیرد.

می‌گویند تنها صفتی که به زیانش تمام شده، ساده‌دلی، محجوبی و کم‌رویی‌اش بوده است. زیرا این پهلوان خطه‌ی غرب هیچ‌وقت با کسی ادعای کشتی نداشته و افتاده حالی را ترجیح می‌داده است. وی با چنین روحیه‌ای به تهران می‌آید و پس از رویارویی با پهلوان یزدی مغلوب می‌شود.

۵- هم قَدَر: هم زور بودن دو پهلوان - برابر و یکسان

هنوز غاشیه‌ی من به دوش کیوان است هنوز کشتی من با معاصران قَدَر است

صائب تبریزی^۴

۶- بد اُفت: این اصطلاح عنوانی بوده برای کشتی‌گیرانی که با سختی زحمت از کسی می‌افتاده‌اند و یا کسانی که فن به آن‌ها کارگر نمی‌شده است.

۷- پهلوان باشی: هرگاه که پهلوان پایتخت به واسطه‌ی کهولت سن و یا فنور مغلوب پهلوان دیگری می‌شد در صورتی که شاه نسبت به وی لطف می‌داشت او را به عنوان پهلوان‌باشی دربار نگاه می‌داشت.

۸- تنکه: تنبان چرمی‌ای که تا سر زانو بود و آن را وقت کشتی گرفتن می‌پوشیدند. آستر تنکه از چند لایه کرباس بود که بر روی هم دوخته می‌شد و بعضی از آن‌ها دارای مختصر حشوی از پنبه بود. رویه‌ی آن منسوجی از نوع ماهوت و اغلب به رنگ آبی بود. روی درزهای تنکه با طرز مخصوصی مغزی چرم دوخته می‌شد و بالای تنه و لبه‌ی پاچه‌ها نیز از چرم محکم بود. بند تنکه از چرم بود و به جز نقاطی که از چرم پوشیده شده بود بقیه با نقره‌های زیبایی قلاب دوزی می‌شد روی آن‌ها اغلب گل بزرگی به نام «بوته‌ی سرکج یا بوته‌ی جقه‌ای» نقش می‌بست. گل و بوته‌هایی که به وسیله‌ی قلاب دوزی بر تنکه نقش می‌زدند، از نخ‌های بسیار محکم و تابیده و موم کشیده با نخ ابریشم بود و به قدری سفت دوخته می‌شد که در حین کشتی گرفتن بدن حریر را خراش می‌داد. تنکه‌هایی وجود داشته که از بس گل‌های آن سفت و سخت بوده که به تنکه میخچه‌ای معروف شده بودند. با این حال پهلوانانی مانند حاج سید حسن رزاز و پهلوان اصغر نجار بودند که در موقع کشتی همین تنکه با آن استحکام از ضرب دست آن‌ها پاره پاره می‌شده است و در ضمن کشتی تنکه را عوض می‌کرده‌اند. بعضی از مواضع تنکه که در موقع کشتی مورد استفاده حریر قرار می‌گیرد دارای نام مخصوص‌اند. مثلاً بالای تنکه را «بُرُج»، جلو تنکه و جایی که زیر شکم قرار می‌گیرد «پیش قبض»، لبه‌ی جلوی زانو را «پیش کاسه» و لبه‌ی عقب زانو را «پس کاسه» نام نهاده‌اند. نوع دیگر آن تنکه‌ی آینه است که بر سر زانوهای آن دو قطعه آینه می‌بستند و آنرا کاسه بند یا زانو بند می‌گفتند. پهلوانانی که داعیه‌ی برتری داشتند و از قدرت و اعتماد به نفس صددر صد برخوردار بودند چنین تنکه‌ای می‌پوشیدند زیرا هرگز زانویشان به زمین نمی‌خورده است. آخرین پهلوانی که توانست چنین لباسی در بر کند پهلوان حاج رضاقلی سنگلجی نام داشت که اولین پهلوان پایتخت زمان ناصرالدین شاه بوده است.

تفال با تنکه کشتی: کشتی‌گیران سابق در مواقعی که قصد کشتی داشتند، قبل از حضور جمعیت در زورخانه، به وسیله تنکه تفال می‌زدند. به این ترتیب که لب گود می‌ایستادند و با دو انگشت دست راست لبه‌ی پارچه‌های تنکه را می‌گرفتند و به شدت به هوا پرتاب می‌کردند. تنکه معلق زنان به کف گود فرود می‌افتاد و گویا اگر پاچه‌های تنکه صاف روی زمین قرار می‌گرفت علامت غلبه و در غیر این صورت دلیل شکست بود.

۹- پهلوان حبیب‌اله مراغه‌ای: از پهلوانان قوی و مشهور آذربایجان بوده است.

- ۱۰- پهلوان شعبان: معروف به شعبان سیاه، از پهلوانان معزز و معروف دوره‌ی ناصری است، که ناصرالدین شاه او را قره کهر نام داده، زیرا وی سیاه چرده بود. او تنها یک‌بار، آن‌هم از پهلوان یزدی بزرگ شکست خورده بود.
- ۱۱- حاج نایب رضا قلی: یکی از پهلوانان پایتخت و میرآخورشاهی و صاحب زورخانه‌ی گذر ارباب در محله‌ی سنگلج بوده است.
- ۱۲- بازو بند پهلوانی: معمولاً از سه عقیق درشت تشکیل می‌شد با یک قاب طلایی بر روی هر یک از عقیق‌ها آیاتی از قرآن مجید یا نام مقدس پنج تن، با خط نستعلیق حکاکی می‌شد. سپس این سه عقیق را به یک‌دیگر متصل می‌کردند بر قطعه‌ی چرمی می‌دوختند آن‌گاه چنین بازوبندی را بر بازوی پهلوان پایتخت می‌بستند.
- ۱۳- قاپوچی خانه: مرکب از قاپوی ترکی و چی مزید مؤخری (پسوند) به معنی مدیر، صاحب، دربان قاپوچی باشی: رئیس دربان‌ها، دربان باشی
- ۱۴- پهلوان اکبر خراسانی: از نوابغ و نام‌آوران کشتی پهلوانی بوده است و در سال ۱۲۴۷ هجری قمری ولادت یافت و در سال ۱۳۲۲ هجری قمری [۱۲۸۳ هجری شمسی] که به «سال وبا» معروف است، از اثر همین مرض درگذشت.
- ۱۵- سردر آرک: یا میدان آرک محل کشتی پهلوانان در حضور شاه بوده است.
- ۱۶- زیر، خیمه، قوس، دست تُو، سرشاخ، کُنده این خاک و آن خاک: از فنون رایج کشتی باستانی است.
- ۱۷- علاءالدوله: وی در سلطنت مظفرالدین شاه و صدارت عین‌الدوله حاکم تهران بوده است و با خودسری کامل به کار حکومت می‌پرداخت. داستانی از ستمکاری او که منجر به تعطیل بازار شد در کتاب‌هاست و همین امر از جمله علل مهاجرت علما و روحانیون از تهران به حضرت عبدالعظیم (ع) شد.
- ۱۸- فیل زنده و مرده‌اش صد تومان است: مردم صاحب شخصیت و خانواده‌دار چه در حال غنا و ثروت و چه در فقر و مسکنت عزت و احترام خود را حفظ می‌کنند. این مثل از آن روایح یافته که فیل تا زنده است پر قیمت است و وقتی هم بمیرد دندان‌هایش به بهای گران فروش می‌رود.
- ۱۹- سنگ، میل، کباده و نرم کمان: از اهم ابزار ورزش باستانی است.

۲۰- میرزا عبدالحسین علیشاهی قمی: معروف به قپاندار که پهلوان سرِ خانه مرحوم علی اصغر خان اتابک بوده است، از کشتی گیران و کاردانان زمان خود بود.

۲۱- نقش و مجسمه شیر بر سنگ قبرها: در قبرستان‌ها خاصه قبرستان‌های اصفهان و قم و سایر شهرهای تاریخی مثل «نهادند»، مجسمه‌های شیری که از سنگ تراشیده شده روی بعضی از قبور دیده می‌شود. صاحبان این نوع قبور پهلوان بوده‌اند و آن شیر سنگی علامت پهلوانی آن‌ها است. نقش میل زورخانه یا کباده هم بر سنگ قبر بیانگر پهلوانی بوده است.

منابع

- ۱- ناظم الاسلام کرمانی، تاریخ بیداری ایرانیان
- ۲- عباسی محمد، تاریخ کشتی ایران
- ۳- کسروی تبریزی احمد، تاریخ مشروطه
- ۴- دهباشی، داراب بهنام شابهنگ، خاطراتی از کمال‌الملک (یادنامه)
- ۵- دوره‌های کیهان ورزشی، دنیای ورزش
- ۶- امینی، امیر قلی، فرهنگ عوام، امثال و اصطلاحات زبان فارسی
- ۷- لغت‌نامه‌ی دهخدا

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی